

مجله‌ی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، علمی - پژوهشی، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۹۱ هـ.ش/۲۰۱۲ م، صص ۱۷۷-۲۰۸

تأثیر پذیری نجیب محفوظ از هزارویک شب

جواد اصغری^{۱*}، زینب قاسمی اصل^۲

چکیده

هزارویک شب به‌عنوان مشهورترین مجموعه‌ی افسانه‌های پریان، با ویژگی خاص چندفرهنگی بودن، همواره مورد توجه نویسندگان بزرگ شرق و غرب قرار داشته است. در این میان، نجیب محفوظ، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات در سال ۱۹۸۸ میلادی، یکی از برترین آثار خویش را برپایه‌ی هزارویک شب و در امتداد آن نگاشته است که در این پژوهش بررسی تطبیقی میان این دو اثر، تبیین شباهت‌ها و افتراقات آن‌ها از جنبه‌ی ساختار و عناصر داستانی، نیز از جنبه‌ی محتوایی و مضامین حکایت‌های دو کتاب، انجام گرفته است. بررسی ساختار کلی هر دو کتاب و تطبیق حکایت‌ها و شخصیت‌هایی که محفوظ از هزارویک شب وام گرفته است، نشان می‌دهد او در این اثر توانسته است ضمن حفظ چارچوب اصلی حکایت‌ها، شخصیت‌ها، قهرمانان و عناصر داستانی کتاب اصلی، آن‌ها را در زمانه‌ای دیگر روایت کند. اقتباساتی که محفوظ از هزارویک شب انجام داده است، رنگی از تکرارهای ملال‌آور ندارد و هر جا که اشکالات تکنیکی و فنی در متن کتاب اصلی وجود داشته، در اثری که محفوظ به رشته‌ی تحریر درآورده، مرتفع شده است.

کلید واژه‌ها: هزارویک شب، نجیب محفوظ، داستان عربی.

1. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران asghari.j@gmail.com

2. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

مقدمه

هزارویک شب که با حکایت‌های گوناگون و رنگارنگ و حوادث و شخصیت‌های شگفت‌انگیز، آراسته شده، قرن‌هاست توجه همگان را، از مردمان عادی تا ادیبان بزرگ و ناقدان تیزبین به خود جلب کرده است. داستان‌های جالب و آمیختن آن‌ها با وقایع سحرآمیز، حکایت‌های جن و پری و ساختار متداخل و تودرتوی آن‌ها از عوامل مهم جذابیت این اثر گرانسنگ، به‌شمار می‌رود. درباره‌ی خاستگاه و ریشه‌ی این کتاب، نظرات مختلفی وجود دارد؛ اما جمع بین آرا ثابت می‌کند که هسته‌ی اولیه‌ی این کتاب، «هزارافسان» ایرانی بوده که از الگوی ساختاری داستان‌های هندی، بهره می‌برده و در دوران نخستین خلفای عباسی از پهلوی به عربی برگردانده شده است.

ایرانیان معرب و پارسیانی که با تازیان اختلاط داشتند، موجب آمیختن ادب پارسی با ادب عرب و پیوستن تهذیب ایرانی با زبان تازی شده، قصص فارسی را وارد حکایات عربی کردند که مثال آن کتاب الف لیلة و لیلة [هزارویک شب] است (امین، ۱۳۳۶: ۴۳۵).

هزارویک شب، یکی از غریب‌ترین مجموعه‌های افسانه‌ای جهان به‌شمار می‌آید. شاید چون با دست به دست گشتن‌هایش میان اقوام شرقی، تمام جادوی شرق را در خود جمع آورده است. اصل و ریشه‌ی این کتاب را به هندی‌ها نسبت می‌دهند و شکل موزاییکی و تودرتوی آن را متعلق به این قوم می‌دانند؛ سپس رد هزارویک شب در ایران گرفته می‌شود و بسیاری از قصه‌های عامیانه‌ی ایرانی جای‌شان را در لابه‌لای داستان‌های شهرزاد پیدا می‌کنند و سرانجام، اعراب این کتاب را تکامل می‌بخشند. با این حساب، هزارویک شب، کتابی است با ساختار هندی، افسانه‌های ایرانی و نام‌های عربی به اضافه‌ی نشانه‌های چینی و یونانی (ثمینی، ۱۳۷۹: ۸۴).

پژوهش‌هایی که توسط محققان غربی صورت گرفته نیز مؤید همین مسئله است و ریشه‌های هندی و ایرانی آن و تغییراتی را که اعراب مطابق فرهنگ خویش در آن به وجود آورده‌اند، مورد تأکید قرار می‌دهد.

شلگل^۱ معتقد است که داستان‌های هزارویک شب، سه اصل عربی، ایرانی و هندی دارد و چارچوب و زمینه‌ی کتاب، ریشه‌ی سانسکریت دارد. اقتباس - کنندگان عرب، داستان‌های اصلی را با معتقدات خود تطبیق داده، نام کسان و جاهای شناخته شده را به جای نام‌های ناشناخته نهاده‌اند. لواز لر دلون شان^۲ و پنجاه سال پس از او گیلدمیستر^۳ نیز همین نظر شلگل را داشتند (ستاری، ۱۳۸۴: ۲۹). استروپ^۴ در دایرةالمعارف اسلام، قصه‌های هزارویک شب را به سه گروه، تقسیم کرده است:

۱. قصه‌هایی که از کتاب ایرانی هزار افسان، اقتباس شده است؛

۲. قصه‌هایی که در بغداد پدید آمده است؛

۳. بخش‌هایی که در مصر به کتاب افزوده شده است (محجوب، ۱۳۳۸: ۹۸۵).

زمینه‌ی این اثر، آن قدر وسیع بود که هرکس توانست داستانی در آن بگنجاند، در این چارچوب و قالب وسیع، داستان‌هایی گوناگون از ادوار مختلف و شاید از تمامی تمدن‌های شرق قدیم، راه یافته و جا گرفته است (Molan, ۱۹۸۸: ۶).

علاوه بر مسئله‌ی خاستگاه‌های پیدایش کتاب، نام‌گذاری آن به هزارویک

شب، همواره مورد بحث علاقه‌مندان به این اثر بزرگ بوده است.

از زمان آشنایی سایر ملل با این کتاب، تاکنون بسیاری از نویسندگان بزرگ، آثار شکوهمندی را با اقتباس از آن خلق کرده‌اند و هزارویک شب، همواره منبع الهام

1 - de Shelegel

2 - Loiseleur Deslongchamos

3- Gildmeister

4 - O estrop

نویسندگان و هنرمندان مختلف بوده است. یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان دوره‌ی معاصر که تأثیر هزارویک شب در برخی آثار او نمایان است، نجیب محفوظ، داستان‌نویس مصری، است. بی‌تردید درباره‌ی فن داستان‌نویسی نجیب محفوظ، پدر داستان معاصر عربی، کتاب‌های فراوانی نوشته شده است. آنچه در این آثار، مورد بررسی قرار گرفته را می‌توان حول چند محور اساسی، طبقه‌بندی کرد: محور اول، بررسی زندگی و عقاید و افکار او از طریق بررسی اغراض داستانی و حوزه‌ی عمل شخصیت‌هایی است که در آثار خویش، خلق کرده است که کتاب «**نجیب محفوظ من خلال روایاته**» نوشته‌ی رشیدالعنانی در این دسته، قرار می‌گیرد. گروه دومی نیز تلاش دارند تا با رمزگشایی از داستان‌ها، شخصیت‌ها، دیالوگ‌های آنان و دیگر عناصر فنی داستان، از موضوعاتی که در لفافه‌ی داستان‌ها پیچیده شده، پرده بردارند که کتاب‌های «**الرمز و الرمزية فی ادب نجیب محفوظ**» نوشته‌ی سلیمان الشطی و «**الله فی رحلة نجیب محفوظ الرمزية**» نوشته‌ی جورج طرابیسی از جمله‌ی آن‌ها هستند. گروه سوم که تعداد بیشتری را نیز به خود اختصاص داده‌اند، ناقدان و ادیبانی هستند که با تحلیل تکنیک‌های داستان‌نویسی و سبک محفوظ و همچنین مکاتب ادبی که آثار محفوظ بدان‌ها تعلق دارد، در پی تبیین الگو و سبک او در رمان‌نویسی و نقش او در پیشرفت و گسترش ادبیات داستانی عرب هستند که «**الرؤية و الأداة**» نوشته‌ی عبدالمحسن طه بدر، «**قضية الشكل الفني عند نجیب محفوظ**» نوشته‌ی نبیل راغب، «**المتمی**» نوشته‌ی غالی شکری، «**نجیب محفوظ فی مجهوله المعلوم**» نوشته‌ی علی شلق، «**تأملات فی عالم نجیب محفوظ**» نوشته‌ی محمود امین العالم «**دراسة فی ادب نجیب محفوظ**» نوشته‌ی رجاء عید از مهم‌ترین آن‌هاست؛ اما در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی و تأثیر فرهنگ‌های دیگر بر این نویسنده، تلاش نگارندگان مقاله برای یافتن کتاب و یا مقالاتی که به‌صورت کاملاً تخصصی، هنر داستان‌نویسی محفوظ

را مورد نقد و بررسی قرار داده باشند، نتیجه‌بخش نبود و اثری که در این حوزه، آثار نجیب محفوظ را به‌طور عام و کتاب لیالی الف لیلة و لیلة را به‌طور خاص، بررسی کرده باشد، به‌دست نیامد. در ایران، تنها پژوهش مربوط به کتاب لیالی الف لیلة و لیلة مقاله‌ای است که توسط خانم مهسان عطاری با عنوان «شب‌های هزارویک شب نجیب محفوظ»^۱ انجام شده و به معرفی شخصیت‌های این کتاب، پرداخته است. در پژوهش حاضر، کتاب «لیالی الف لیلة و لیلة» که محفوظ در سال ۱۹۸۲م در ادامه‌ی هزارویک شب نوشته، مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به این مسئله که تأثیرپذیری نجیب محفوظ در این کتاب به چه صورتی است، پاسخ داده خواهد شد و ابعاد مختلف آن مشخص خواهد گردید؛ همچنین در این بررسی، تلاش شده است تا به این سؤال پاسخ داده شود که آیا نجیب محفوظ در خلق یک اثر مشابه هزارویک شب که بتواند از شب هزارویکم به بعد را روایت کند، موفق بوده است یا خیر؟ این پژوهش تطبیقی براساس مکتب امریکایی و به صورت بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های دو اثر انجام گرفته است که با نوع تأثیرپذیری و رابطه‌ی بین دو کتاب، مناسبت دارد.

جادوی سخن شهرزاد در هزارویک شب داستان‌سرایی

داستان‌های هزارویک شب با خیانت همسر شهریار آغاز می‌شود و شهریار، درصدد گرفتن انتقام این خیانت برمی‌آید. او هر شب، بانویی را به قصر آورده و سحرگهان او را غرق خون می‌ساخت. تا سه سال، اوضاع، بدین منوال گذشت تا این‌که روزی وزیر، دیگر دختری برای آوردن به قصر نیافت و از ترس غضب

شهریار، غمگین به خانه‌ی خویش رفت. این جاست که شهرزاد، بانوی بزرگ‌زاده به پدر می‌گوید:

مرا برای مَلک کابین کن. یا من نیز کشته شوم و یا زنده مانم و بلا از دختران مردم بگردانم (هزارویک شب، ۱۳۸۳: ۸).

پدر که بر جان دختر خویش بیمناک بود، مخالفت کرد؛ اما شهرزاد با گفتن حکایتی پدر را راضی به این ازدواج می‌کند و شهرزاد بانوی قصر می‌شود. شهرزاد از پادشاه اجازه می‌گیرد که خواهرش دنیازاد هم همراه او در قصر بماند و بدین‌سان شهرزاد در شب زفاف به درخواست دنیازاد شروع به گفتن داستان بازرگان و عفریت می‌کند؛ اما با نزدیک شدن صبح، قصه را ناتمام می‌گذارد و پادشاه به شوق شنیدن ادامه‌ی جادوی سخنان شهرزاد، مرگ او را به تأخیر می‌افکند. شهرزاد در مقابل خونریزی و قتل‌های پیوسته‌ی شهریار، از جادوی داستان استفاده می‌کند. او با سحر قصه و افسون سخن، به تنهایی در مقابل پادشاهی می‌ایستد که زخم خیانت همسر، او را به طغیان و سرکشی بی‌پایان کشانده است. در ادامه، شهریار با سلسله‌ای از داستان‌های متداخل و درهم‌تنیده‌ای مواجه می‌شود که پایان‌شان شاید مساوی با مرگ شهرزاد باشد؛ اما مهارت بانوی قصه‌گو در روایت‌گری داستان، سرانجام موجب رهایی او و تغییر اخلاق پادشاه افسانه‌ای می‌شود.

برخی از قهرمانان هزارویک شب، چون شهرزاد، جوینده و خواستار دانایی‌اند و دردناکی سرنوشت‌شان از کنجکاوی و میل به دانستن است. در اساطیر یونانی و بعضی افسانه‌های سامی، دانایی، سرچشمه‌ی گناه و رنج است (ستاری، ۱۳۶۸: ۳۸۸).

شهرزاد با به خطر انداختن جان خویش، غلبه‌ی عشق و آگاهی را بر تقدیر نامعلومی، که ریشه در جهل پادشاه دارد، به تصویر می‌کشد. وی با جادوی سخن

و شیوه‌ای که می‌توان آن را قصه درمانی نامید، ذهنیت بیمارگونه‌ی پادشاه را درباره‌ی زنان، دگرگون می‌کند (افشار، ۱۳۸۳: ۱۷).

تأثیر هزارویک شب بر ادبیات جهان

کمت‌ر نویسنده‌ای در دنیا پیدا می‌شود که با هزارویک شب و داستان‌های شورانگیز شهرزاد، بیگانه باشد؛ زیرا تأثیرگذاری این اثر بزرگ بر ادبیات سایر ملل، از محدوده‌ی زمان و مکان، خارج است.

از جمله قدیم‌ترین و معروف‌ترین قصه‌ها، هزارویک شب و کلیله و دمنه است که از شرق به غرب می‌رود و بر ادبیات قرون وسطایی و عصر رنسانس، تأثیر شگرفی می‌گذارد. قصه‌های «دکامرون» اثر بوکاچیو^۱، «قصه‌های کانتربوری» نوشته‌ی چاسر^۲ و «افسانه‌های تمثیلی» اثر لافونتین^۳ از قصه‌های هزار و یک شب، کلیله و دمنه و حکایت‌های گلستان سعدی، بسیار تأثیر می‌پذیرند و اغلب آن‌ها شکل ساختاری خود را از آن‌ها می‌گیرند (میرصادقی، ۱۳۸۳: ۴۴). اولین ترجمه‌ی هزارویک شب به زبان‌های اروپایی را آنتوان گالان^۴ در سال ۱۷۱۷م. به زبان فرانسه به چاپ رساند و این، سرآغاز آشنایی ادبای مغرب زمین با این کتاب است.

تخمین زده شده است که در فرانسه، در قرن هیجدهم حدود هفتصد رمان با حال و هوای شرقی چاپ و منتشر شده بود. گلت، هامیلتون و دیگر نویسندگان فرانسوی که به این شیوه به داستان‌نویسی پرداختند، همه‌ی آثارشان به زبان انگلیسی ترجمه می‌شد و مشتاقانه در انگلستان قرن هیجدهم خوانده می‌شد و

1 - Giovanni Boccaccio

2 - Geoffrey Chaucer

3 - Jean de La Fontaine

4- Antoine Galland

ترجمه‌ی هزارویک شب گالان، دست کم، همان اندازه در انگلستان محبوب بود که در فرانسه (ایروین، ۱۳۸۳: ۲۸۴).

بورخس^۱ در توصیف تأثیر شگرف ترجمه‌های هزارویک شب (به زبان‌های اروپایی) در افکار و آداب و رسوم غرب می‌گوید: شرق، غرب را شکوهمندانه اشغال کرد (ستاری، ۱۳۸۲: ۹۲). درحقیقت، آسان‌تر می‌بود، اگر من از نویسندگانی سخن می‌گفتم که تحت تأثیر هزارویک شب، قرار نگرفته‌اند (ایروین، ۱۳۸۳: ۳۳۴). از مهم‌ترین نویسندگانی که تحت تأثیر هزارویک شب، آثار بزرگی خلق کرده‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: خورخه لویس بورخس، نویسنده‌ی آرژانتینی، در آثار خود متأثر از هزارویک شب است. او بارها در سخنرانی‌هایش از شیفتگی خود نسبت به هزارویک شب، صحبت کرده است.^۲ از دیگر نویسندگانی که آثاری با الهام از هزارویک شب، خلق کرده‌اند می‌توان به ادگار آلن پو^۳ نویسنده‌ی آمریکایی در داستان کوتاه «هزارویک شب و دومین قصه‌ی شهرزاد»، چارلز دیکنز^۴ نویسنده‌ی انگلیسی در «سرود کریسمس» و «ایام دشوار»، جیمز جویس^۵

1. Jorge Luis Borges

2. اطلاعات بیشتر درباره‌ی اثرپذیری بورخس از هزارویک شب در:

- ابوالعطا، محمد (۱۹۹۴): «الف لیله، حلم بورخس»، مجله‌ی الفصول (العددالثانی: الصیف)، ص ۳۳۸.
- دیشی، یوسف (۱۹۹۴): «قصیده استعارات الف لیله و لیله لبورخس»، مجله‌ی الفصول (العددالثانی: الصیف)، ص ۳۲۳.
- یونس، ابتهاج (۱۹۹۴): «أثر التراث الشرقي و الف لیله و لیله فی رؤیه العالم عند بورخس»، مجله‌ی الفصول (العدد الثانی: الصیف)، ص ۳۶۸.
- جهانگرد، محمد دانش (۱۳۷۲): «از هزارویک شب تا بورخس»، ادبستان، سال ۴، ش ۴۴.
- اخوت، احمد (۱۳۸۴): «بورخس مترجم»، پل فیروزه، ش ۱۵.

3. Edgar Allen Poe

4. Charles Dickens

5. James Joyce

نویسنده‌ی ایرلندی در «یولیسیس» و مارسل پروست^۱ نویسنده‌ی فرانسوی در کتاب «در جستجوی زمان از دست رفته» اشاره کرد.

هزارویک شب و ادبیات معاصر عرب

هزارویک شب از زمان ترجمه به زبان عربی، قرن‌های متمادی بر ادبیات داستانی عرب، سایه افکنده بود و به‌طور سنتی و به شکل تقلیدهای ابتدایی، داستان‌های زیادی برپایه‌ی حکایات آن در میان عامه‌ی مردم، رواج یافت؛ اما طه حسین و توفیق الحکیم با نوشتن کتاب «القصر المسحور»، تلاش کردند تا شکل جدیدی از الهام‌پذیری از آثار کهن را بدون تکرار مجدد آن و برپایه‌ی روش‌های جدید نگارش داستان، عرضه کنند. «القصر المسحور» اولین رمانی است که به شکل نوین برپایه‌ی هزارویک شب، نوشته شده است. به‌دنبال این اثر، دیگر بزرگان دنیای قصه و داستان‌نویسی عربی شروع به نوشتن و اقتباس از این اثر کردند که «لیالی الف لیلة و لیلة» از نجیب محفوظ، «الف لیلة و لیلتان» از هانی راغب، «بدر زمانه» از مبارک ربیع، «رمل المایة، فاجعة اللیلة السابعة بعد الف» از واسینی الاعرج در این گروه قرار می‌گیرند.

شخصیت‌های اسطوره‌ای، فضای تخیلی و سحرآمیز، موجودات افسانه‌ای، زمان و مکان‌های جادویی و راوی نام‌آشنای آن یعنی شهرزاد، همواره منبع الهام بسیاری از نویسندگان عرب بوده است. از دیگر نویسندگانی که تحت تأثیر هزارویک شب بوده‌اند، می‌توان عزیز اباطه در رمان «شهریار»، نعمان عاشور در رمان «لعبه الزمن»، طه حسین در «احلام شهرزاد»، طیب صالح در رمان «بندرشاه»، فتحی غانم در رمان «شهرزاد و الساخر»، علی باکثیر در رمان «سر شهرزاد» و... اشاره کرد.

1. Marcel Proust

این آثار به شکل‌های مختلفی از هزارویک شب، تأثیر گرفته‌اند. برخی از آن‌ها مثل «لیالی الف لیلة و لیلة» از نجیب محفوظ به‌طور کلی، برپایه‌ی هزارویک شب نوشته شده‌اند؛ اما برخی دیگر، مثل داستان «سلطان النوم و زرقاء الیمامة» اثر مؤنس الرزاز، فقط یک حکایت آن را مبنای کار خویش قرار داده‌اند. دسته‌ی سوم هم آثاری هستند که در آن‌ها به ذکر اشارات به برخی داستان‌ها و شخصیت‌های هزارویک شب بسنده شده است.

اما دامنه‌ی این تأثیر محدود به رمان نبود، بلکه این اثرگذاری و الهام‌بخشی بر دیگر فنون هنری از جمله هنر نمایشنامه‌نویسی در کشور مصر، که همواره مهد فرهنگ و تمدن عربی و پرورش‌دهنده‌ی ادبای بزرگ بوده است، به‌حدی است که طارق عبده دیاب کتابی به نام «شهرزاد فی المسرح المصری المعاصر» نوشته و در آن از آفرینش‌های هنری‌ای سخن می‌گوید که با الهام از شخصیت شهرزاد و هزارویک شب، شکل گرفته است. توفیق الحکیم، نویسنده‌ی برجسته‌ی مصری که هنر نمایشنامه‌نویسی را به‌عنوان یک نوع ادبی در دنیای فرهنگ و ادب عربی گسترش داد، در سال ۱۹۳۴م. نمایشنامه‌ای با الهام از هزارویک شب به نام «شهرزاد» نوشت که از معروف‌ترین آثار او محسوب می‌شود.

از اواسط قرن نوزدهم، شکل نوینی از هنر تئاتر در میان اعراب پا گرفت که از الگوهای غربی سرچشمه گرفته بود و به‌زودی بدل به موجی جدی شد. جالب است که این موج جدید بنا به نظر رشیدبن شنب، یکی از محققان تئاتر عرب، با جرقه‌ی داستان‌های هزارویک شب پا گرفت و گسترش یافت (ثمینی، ۱۳۷۹: ۲۵۲). مهم‌ترین نمایشنامه‌هایی که برپایه‌ی هزارویک شب تدوین شده‌اند، عبارت‌اند از: «ابوالحسن المغفل» اثر مارون النقاش، «هارون الرشید مع الامیر غانم بن یعقوب و قوت القلوب»، «هارون الرشید مع انیس الجلیس و الامیر محمود نجل شاه

العجم» اثر احمد ابوخلیل القبانی و «هارون الرشید مع قوت القلوب و خلیفه الصیاد» اثر محمود واصف.

هزارویک شب و نجیب محفوظ

«شب‌های هزارویک شب» (۱۹۸۲) یکی از گران‌قدرترین آثار محفوظ به‌شمار می‌رود. او با خلق داستانی خاص که ریشه در میراث کهن ادبیات (الف لیلة و لیلة) دارد، ادامه‌ی داستان‌های آن را به شکل ماهرانه‌ای در قالبی جدید و رمزگونه نوشته است. شب‌های هزارویک شب نجیب محفوظ نه یک داستان تقلیدی است که دقیقاً از روی اصل آن کپی‌برداری شده باشد و نه در مقابل آن قرار دارد که ساختار و محتوای داستان اصلی را نقض کند، بلکه اوج هنر محفوظ در ادامه‌ی خط سیر داستان‌های کتاب اصلی اما این بار در دل حوادثی جدید است. شب‌های هزارویک شب از نقطه‌ای که شهرزاد از قصه‌گویی بازمی‌ایستد، آغاز می‌شود و شخصیت‌های داستان‌های قبلی در موقعیت‌های تازه، دچار تغییر شده و سرنوشت‌شان به‌گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.

این کتاب از هفده حکایت، تشکیل شده که هرکدام به نام شخصیت اصلی داستان، نام‌گذاری شده‌اند:

۱. شهریار، ۲. شهرزاد، ۳. الشیخ عبدالله البلخی، ۴. مقهی الامرا، ۵. صنعان الجمالی؛ ۶. جمصه البطلی، ۷. الحمال، ۸. نورالدین و دنیا زاد، ۹. مغامرات عجر الحلاق، ۱۰. انیس الجلیس، ۱۱. قوت القلوب، ۱۲. علاءالدین ابوالشامات، ۱۳. السلطان، ۱۴. طاقیة الاخفا، ۱۵. معروف الاسکافی، ۱۶. السندباد، ۱۷. البکاؤون.
- بهره‌برداری و تأثیرپذیری نجیب محفوظ از هزارویک شب را می‌توان از دو جنبه‌ی ساختار و محتوا بررسی کرد.

۱. ساختار داستان

الف. الگوی داستان در داستان (ساختار موزاییکی)

محققانی که در سراسر جهان به پژوهش درباره‌ی هزارویک شب پرداخته‌اند، مهم‌ترین ویژگی آن را ساختار تودرتو و درهم تنیده‌ی داستان‌ها می‌دانند. ساختار کلی هزارویک شب از یک داستان اصلی (fram lat) تشکیل شده که داستان‌های دیگری از دل آن متولد می‌شوند. داستان اصلی، ماجرای شهریار و شهرزاد، دختر وزیر است که داستان ساده و شخصیت‌های کمی دارد؛ اما همین ترکیب ساده، زمانی که پایه‌ی یک ساختار موزاییکی قرار داده شده و رنگ افسانه‌ای به خود می‌گیرد، قابلیت درج و تولد داستان‌های ثانویه‌ی جدید را پیدا می‌کند. (عبدالله، ۱۹۹۵، ۹۷).

مهم‌ترین شکل داستانی در هزارویک شب، داستان در داستان است. این شکل، اصلاً ویژگی و مشخصه‌ی اصلی کتاب به شمار می‌رود (ثمینی، ۱۳۷۹: ۱۱۸). بی‌تردید شب‌های هزارویک شب از جهت فنی و تکنیک‌های داستانی مورد استفاده، بسیار دقیق‌تر و فنی‌تر از متن هزارویک شب است که بر روایت داستان به شکل عامیانه تکیه دارد. نجیب محفوظ این کتاب را براساس الگوی ساختاری هزارویک شب نوشته است و کتابش همانند هزارویک شب، شامل یک داستان اصلی و داستان‌های فرعی است که در دل داستان اصلی جای می‌گیرند. این الگوبرداری از ساختار هزارویک شب، کاملاً طبیعی است؛ زیرا قصد نجیب محفوظ، نوشتن رمانی به سبک و سیاق هزارویک شب بوده است.

لیالی الف لیلة و لیلة از نقطه‌ی پایان هزارویکمین شب قصه‌گویی شهرزاد آغاز می‌شود، البته نجیب محفوظ، اولین کسی نیست که داستانش را از نقطه‌ی پایان شب هزارویکم آغاز کرده است. قبل از او گوته، توفیق الحکیم و طه حسین در آثار خویش این مهم را به انجام رسانده‌اند. نجیب محفوظ با ایجاد گره جدیدی

در داستان اصلی، حوادث تازه ای را رقم می‌زند (حماد، ۱۹۹۸: ۱۲۱)، سپس بنا بر سنت هزارویک شب، داستان اصلی را به داستان‌های کوچک‌تری تقسیم کرده که هرکدام از این قصه‌ها نیز خود از داستانی نظیر خود در هزارویک شب اقتباس شده‌اند (ابراهیم، ۱۹۹۵: ۱۱۵). این داستان‌های به‌ظاهر مستقل، در دل ساختار موزاییکی درهم‌تنیده شده و خطوط متداخل زیادی را به‌وجود می‌آورند.

ب. داستان‌های متداخل

مهم‌ترین داستان این کتاب، که برپایه‌ی تداخل نوشته شده، داستان جمصة البطلی است. به‌طوری که از اول تا آخر کتاب جمصة در داستان‌های مختلف، ظاهر شده و در همه‌ی آن‌ها یکی از ارکان اصلی حوادث است؛ مثلاً در حکایت حمال روح جمصة، جسم عبدالله الحمال را تسخیر می‌کند و با کشتن ابراهیم العطار و عدنان شومه از ستمگران انتقام می‌گیرد.

هم‌چنین در داستان نورالدین و دنیا زاد جمصة در شخصیت عبدالله البری ظاهر شده و کرم الاویل پیرمرد ثروتمندی که می‌خواهد با دنیا زاد ازدواج کند را به قتل می‌رساند و وقتی دنیا زاد در کنار رود منتظر قایقی برای فرار از شهر است، او را به بازگشت به شهر و رفتن به خانه‌ی نورالدین راهنمایی می‌کند.

اما داستان جمصة به اینجا محدود نمی‌شود، بلکه با داستان «مغامرات عجر الحلاق» نیز تداخل داشته و کنیزی را به دست عجر الحلاق به قتل می‌رساند. در داستان انیس الجلیس، جمصة در شخصیت مجنون، ظاهر شده و در مقابل فساد انیس الجلیس و به دام انداختن همه‌ی مردان بزرگ شهر توسط او وارد عمل شده و او را نابود می‌کند. در داستان «قوت القلوب» یکبار دیگر به شکل رجب الحمال ظاهر شده و درگیر ماجرای قتل دختری می‌شود که خدمتکاران در قصر دفن کرده‌اند.

شکل آشکارتر این تداخل در حکایت «السلطان» نمایانگر است که عده‌ای در یک جزیره، دادگاهی نمایشی تشکیل داده و ریاست آن را ابراهیم السقا به عهده دارد. اینجاست که قضیه‌ی کشته شدن علاءالدین گفته می‌شود و بی‌گناهی علاءالدین ثابت و توطئه‌کنندگان علیه او مشخص می‌شوند و پادشاه نمایشی، دستور عزل حاکم شهر و اعدام رییس ماموران امنیتی، پسر و معاونش را می‌دهد. شه‌ریار که در این دادگاه به‌صورت ناشناس، حضور دارد، خود را معرفی می‌کند و پس از شنیدن سخنان ابراهیم السقا دستور به تحقیق درباره‌ی اعدام علاءالدین و اجرای همان حکمی را می‌دهد که در دادگاه، حکم به آن شده بود. جمصه در شخصیت پادشاه نمایشی (ابراهیم السقا) حضور دارد و اساسی‌ترین رکن این حکایت به-شمار می‌رود.

نویسنده در خلال حکایت‌های مختلف، مرتب به داستان‌های دیگر فلش بک می‌زند و در هر حکایت، برخی شخصیت‌های حکایت‌های قبلی مؤثر هستند؛ مثلاً حکایت علاءالدین با حکایت السلطان در هم می‌آمیزد و حکایت معروف الاسکافی برای تکمیل حکایت قهوه‌خانه‌ی امرا ذکر می‌شود.

سندباد در قهوه‌خانه‌ی امرا به سفر می‌رود و در پایان داستان، دوباره به متن برمی‌گردد و این نکته را باید یادآوری کنیم که همه‌ی این حکایت‌ها باز با حکایت جمصه‌البطلی متداخل هستند تا حکایت جمصه از دل حکایت‌های دیگر، تکمیل شده و ادامه یابد. این تداخل‌های پیچیده و تودرتو سرانجام، حلقه‌ی واحدی را تشکیل می‌دهند و دور یک هدف مشترک گرد هم می‌آیند و آن به تصویر کشیدن درگیری بین حاکم ستمگر و مردم است. هرکدام از این حکایت‌ها در عین استقلال، عضوی از مجموعه دایره‌های متداخل داستان اصلی است. سلسله‌ی حوادث داستان پی‌درپی اتفاق می‌افتد و هر داستان، باعث ایجاد داستان تازه‌ای می‌شود.

ج. عناصر داستانی

زمان و مکان: مکان‌ها در هزارویک شب، معمولاً افسانه‌ای و غیرواقعی هستند. آنچه در مورد شهرها، کشورها و مکان‌های خاص گفته می‌شود، قابل اعتماد نیست و نمی‌توان در چارچوب مرزهای جغرافیایی، آن‌ها را ترسیم کرد؛ زیرا در افسانه‌ها و قصه‌های کهن، توصیف مکان‌ها بسیار کلی است و معمولاً به ذکر نام سرزمین اکتفا می‌شود. در مواردی حتی نام سرزمین یا منطقه‌ی خاص جغرافیایی گفته نشده و قصه بدون اشاره به مکان وقوع، پایان می‌یابد. به نظر می‌رسد توصیف مکان‌ها در ادبیات قدیم به‌طور عام و در قصه‌ها و افسانه‌ها به‌طور خاص، اهمیت چندانی نداشته است. نجیب محفوظ در اثر خویش، این ویژگی را حفظ کرده است. او اگرچه ویژگی‌های مکان رخ دادن حوادث را شرح می‌دهد، در سراسر کتاب به این سؤال پاسخ داده نمی‌شود که در نهایت، مکان اصلی این اتفاقات کجاست؟ شهریار و شهرزاد پس از هزارویک شب در کدام قصر هستند و این شهری که نجیب محفوظ در سراسر کتاب خویش فضای وهم‌آلود، خفقان‌آور و آکنده از ظلم طبقه‌ی حاکم را توصیف می‌کند، در کجا واقع شده است. هم‌چنین نجیب محفوظ اگرچه تکنیک‌های مختلف زمانی را به‌کار گرفته است، به سبک داستان‌های هزارویک شب، مقطع تاریخی و سال مشخصی را برای حوادث داستان در نظر نمی‌گیرد. بدون شک، هدف او از این کار یعنی مشخص نکردن زمان و مکان داستان، ایجاد ابهام بیشتر برای خواننده و القای فضای پیچیده و وهم‌آلودی است که بر کتاب سیطره دارد.

فضا

هزارویک شب به دلیل گستردگی زیاد و تغییرات و تکامل در سرزمین‌های مختلف و به دست اقوام گوناگون از فضاها‌ی داستانی متعددی برخوردار است؛ اما

مهم‌ترین فضایی که در داستان‌های این کتاب احساس می‌شود، فضای جادویی است. بسیاری از حکایت‌های هزارویک شب از عنصر جادو و موجودات فرا واقعی بهره می‌برند و زمان و مکان و توصیف‌هایی که در آن‌ها وجود دارد و در نتیجه‌ی ترکیب آن‌ها فضا به وجود می‌آید، تحت تأثیر این عناصر قرار دارند و می‌توان گفت فضای غالب این کتاب، فضای جادویی و وهمی است. این فضا به شکل بسیار ماهرانه‌ای در شب‌های هزارویک شب نجیب محفوظ امتداد یافته است. محفوظ با افزودن خطر هجوم عفریت‌ها به شهر، که بارها در داستان‌های مختلف متذکر آن می‌شود، قتل‌هایی که انسان‌های مختلف به دستور عفریت‌ها انجام می‌دهند و اتفاقات شومی که هر بار با حضور آن‌ها رخ می‌دهد در القای فضایی جادویی و البته خوف‌انگیز موفق عمل کرده است. همه‌ی شخصیت‌های داستان، به نوعی درگیر حضور عفریت‌ها هستند، موجوداتی که با ظلم طبقه‌ی حاکم و ثروتمندان به مردم تعدادشان بیشتر می‌شود و در صدد انتقام از آن‌ها برمی‌آیند.

شخصیت پردازی

در افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه، از جمله هزارویک شب، شخصیت‌ها همه ایستا هستند؛ یعنی تغییر و تحول ندارند. در این آثار، بیش از آنکه با شخصیت‌های فعال و پویا روبه‌رو باشیم با تیپ‌های معین و از پیش مشخص برخورد می‌کنیم. «وزیر بد» و «وزیر خوب»، «برادران یا خواهران حسود»، «پادشاه ظالم»، «غلام بدطینت» و سایر تیپ‌هایی که می‌توان مثال آورد» (عبدالهیان، ۱۳۸۱: ۱۷۶).

شخصیت‌هایی که محفوظ از هزارویک شب، وارد داستان خویش کرده است، عبارت‌اند از:

۱. شهرزاد، ۲. شهریار، ۳. وزیر دندان، ۴. دنیا زاد، ۵. عبدالله الحمال، ۶. نورالدین، ۷. عجر الحلاق، ۸. انیس الجلیس، ۹. علاءالدین ابوشامات، ۱۰. معروف الاسکافی، ۱۱. سندباد، ۱۲. قوت القلوب.

اما محفوظ با هنرمندی تمام، این شخصیت‌های ساده و ایستا را در اثر خویش به شخصیت‌های جامع و پویا تبدیل کرده است. شخصیت‌ها در هزارویک شب به صورت انسان، حیوان و موجودات نادیدنی، خرافی و وهمی هستند؛ اما یک ویژگی مشترک در همه‌ی آن‌ها وجود دارد و آن اینکه همه‌ی آن‌ها یا خیر مطلق هستند و یا شر مطلق. حد وسطی در این بین مشاهده نمی‌کنیم و تغییر و تحولی در شخصیت‌ها مشاهده نمی‌شود. آن‌ها از اول تا آخر حکایت، کاملاً ایستا هستند و برای خوبی یا بدی آن‌ها نقطه‌ی بالاتر، پایین‌تر یا بازگشتی وجود ندارد.

اما به عقیده‌ی نگارندگان این مقاله، در شب‌های هزارویک شب، محفوظ با نظرداشت به آرای شالوده‌شکنانی چون نیچه، دریدا و لوی استروس دست به واسازی تقابل دوگانه‌ی خیر و شر می‌زند. اساس تفکر او درباره‌ی هر شخصیت، اعم از خوب یا بد، بر "شک کردن" است و درگیری‌های ذهنی و پرسش از خود، در سراسر داستان دیده می‌شود. خوبی و بدی دو وجه هر شخصیت را تشکیل می‌دهد و همه‌ی شخصیت‌ها ترکیبی هنرمندانه از خوبی و بدی و زشتی و زیبایی هستند. انسان در شب‌های هزارویک شب محفوظ، ترکیبی از جنبه‌ی خدایی و جنبه‌ی شیطانی به صورت توأمان است و تفاوت آن‌ها در این است که در برخی جنبه‌ی خدایی و در برخی دیگر، جنبه‌ی شیطانی بر وجه دیگر، غلبه می‌یابد.

اما می‌توان گفت که تقریباً هیچ شخصیتی به طور کامل و مطلق دارا و یا فاقد یکی از این دو نیست. هیچ کس بی‌دلیل، خوب و یا بد نیست و ورای هر شخصیت و کارکرد او در داستان، مجموعه دلایلی وجود دارد که اعمال او را

توجیه و خواننده را با او همراه می‌کند و این همان چیزی است که در هزارویک شب یافت نمی‌شود؛ زیرا راوی با تعریف ویژگی‌های یک شخصیت در حد چند کلمه، همه‌ی ویژگی‌های او را همان صفات می‌داند و با تغییر ندادن این صفات، دیگر راهی برای قضاوت و استنباط و تجزیه و تحلیل برای خواننده باقی نمی‌گذارد؛ در حالی که نجیب محفوظ با استفاده از الگوی شخصیت‌پردازی غیرمستقیم به وسیله‌ی نشان دادن کنش‌ها، گفتار، وضع ظاهری و محیط، شخصیت را به خواننده معرفی و پویایی آن تا پایان حوادث، ذهن مخاطب را درگیر ترسیم ویژگی‌های متغیر آن می‌کند.

راوی

در هزارویک شب، راوی‌های مختلفی وجود دارد و در بسیاری موارد، راوی یکی از قهرمانان داستان است که برای نجات جان خویش به قصه‌گویی می‌پردازد؛ چنانکه کل داستان‌ها در نهایت برای نجات جان شهرزاد روایت می‌شود و این یکی از خصوصیات برجسته‌ی هزارویک شب است که در اثر محفوظ ردپایی از آن نمی‌بینیم. در هزارویک شب، تعدد راوی‌ها که غالباً به خاطر ساختار داستان در داستان پیش می‌آید، گاه نوعی بی‌نظمی و آشفتگی در ترکیب داستان‌ها به وجود می‌آورد؛ اما راوی دانای کل، که نجیب محفوظ از آن بهره برده است، از ابتدا تا پایان داستان علاوه بر روایت‌گری، وظیفه‌ی هماهنگی و ایجاد انسجام بین داستان‌های هفده‌گانه را به عهده دارد و از این نظر در نقطه‌ی مقابل هزارویک شب قرار دارد.

پیرنگ

قصه‌های قدیمی و کهن، اغلب بدون پیرنگی استوار و بی‌نقص هستند و گاهی نقش عنصر پیرنگ در آن‌ها به حداقل می‌رسد. حوادث پیاپی، محور قصه قرار می‌گیرد بی‌آنکه این حوادث و وقایع از نظم و ترتیب معقول و قابل‌قبولی برخوردار باشد (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۶۵). داستان‌های هزارویک شب از پیرنگی باز، بهره می‌برند؛ بدین معنی که داستان‌ها با اینکه به نوعی از تمهید و نقطه‌ی اوجی ابتدایی و ساده برخوردارند، اما پرداخت فنی و تکنیکی برای آن انجام نمی‌شود؛ دلیل این مسئله این است که راویان و داستان‌سرایان هزارویک شب، مردمان عادی و کوچه بازار بوده‌اند. یکدست نبودن داستان‌ها و خاستگاه‌های متفاوت فرهنگی هزارویک شب، با بررسی عنصر پیرنگ بیشتر نمایان می‌شود. آنچه در هزارویک شب به‌عنوان سرنوشت و پایان کار یک شخصیت مطرح است، قابل پیش‌بینی و حدس زدن است. با شروع به مطالعه‌ی یک حکایت می‌توان سرانجام هر شخصیت و اتفاقاتی را که پیش روی اوست، استنباط کرد؛ زیرا حکایات قدیمی و افسانه‌ها طبق الگوی خود برای سرنوشت شخصیت‌ها مسیرهای مشخصی را طی می‌کنند؛ به‌طور مثال اگر حکایت، درباره‌ی جوان فقیری است که برای رسیدن به شاهزاده خانم تلاش می‌کند، حتماً ضدقهرمانی در مقابل او وجود دارد که از قدرت و ثروت فراوانی برخوردار بوده و موانع زیادی بر سر راه او ایجاد می‌کند؛ اما قهرمان، سرانجام با پشت سر نهادن مراحل مختلف، او را شکست می‌دهد و موفق می‌شود.

اما در رمان نجیب محفوظ، چنین الگویی مورد استفاده قرار نگرفته است. داستان‌ها از تمهید، گره و تعلیق، نقطه‌ی اوج و گره‌گشایی برخوردار هستند و پیرنگ بسیار قوی در همه‌ی حکایت‌ها طراحی شده است. در موارد زیادی، قهرمان که در آغاز، شخص نیکوکاری است، تحت تأثیر حوادث، دچار تردید

می‌شود و با فشار نیروهای منفی، مغلوب پلیدی‌ها شده، از قهرمان به ضدقهرمان تبدیل و مرتکب جنایت می‌شود. درون‌مایه‌ی اصلی این رمان نیز در همین جا نهفته است. در این اثر، انسان به‌عنوان موجودی عاقل و اندیشمند، هر زمان و هر کجا که عقل خود را به گوشه‌ای نهاده و تسلیم بی‌خردی یا احساسات و خودپرستی شده، مرتکب جنایت‌های باورنکردنی می‌شود؛ اما در فرجام داستان، هنگامی که انسان به فرمان شیاطین داستان (سنگام و سرخبوط) گوش نمی‌سپارد، از قوه‌ی عقل خود استفاده می‌کند و به سعادت و نیک‌بختی می‌رسد.

۲. محتوا و مضمون

الف. دخالت موجودات افسانه‌ای در داستان

افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه، همواره حکایت از درگیری انسان‌ها با موجودات افسانه‌ای و خرافی دارند. این‌گونه داستان‌ها از یک طرف به‌شدت درگیری و عدم توازن قوای انسان در برابر موجود افسانه‌ای و از طرف دیگر به قهرمانی و شجاعت قهرمانان داستان در برابر آن‌ها دلالت دارند. این درگیری‌ها عموماً نابرابر است؛ زیرا عفریت نیرومند با قدرت‌های خارق‌العاده با انسان ضعیفی روبه‌رو می‌شود و انسان به دلیل همین ضعف، تسلیم خواسته‌های عفریت می‌شود؛ حتی اگر این تسلیم به قیمت زندگی‌اش تمام شود و این دقیقاً همان چیزی است که در شب‌های هزارویک شب نجیب محفوظ می‌بینیم.

وقتی صنعان الجمالی با عفریت روبه‌رو می‌شود، عفریت ادعا می‌کند که صنعان پای خود را روی سر او گذاشته و صنعان را تهدید به انتقام می‌کند. صنعان تقاضای بخشش می‌کند؛ اما عفریت بخشش را منوط به قتل علی السلولی می‌کند و درنهایت، صنعان علی السلولی را به قتل می‌رساند و خود نیز در مقابل، اعدام می‌شود.

نبرد با عفریت‌ها علی‌رغم شکست صنعان و مرگ او پایان نمی‌یابد، بلکه حلقه‌ی جدیدی از درگیری‌ها آغاز می‌شود؛ زیرا ظهور عفریت‌ها در شهر با ناعدالتی‌های سیاسی مرتبط است و هر بار عفریت‌ها شخصی را وادار می‌کنند که یکی از نمادهای استبداد و خودکامگی را به قتل برساند تا حکومت را وادار به تغییر سیاست کند.

جمصة البطلی، رئیس مأموران امنیتی، یکی دیگر از شخصیت‌هایی است که با عفریتی به نام سنجام روبه‌رو می‌شود. دیدار اول آن‌ها به حادثه‌ای نمی‌انجامد؛ اما آغاز درگیری آن‌ها زمانی است که سنجام، شروع به فساد و خونریزی در شهر می‌کند و مأموران از یافتن مجرم، عاجز می‌شوند. جمصة که می‌داند مقصر این آشفستگی‌ها سنجام است و نمی‌تواند او را دستگیر کند، تصمیم می‌گیرد به جای سنجام، عامل اصلی ظلم و ستم را به قتل برساند. بدین‌سان جمصة نیز سرانجام به اعدام محکوم می‌شود؛ ولی عفریت در مقابل شجاعت جمصة در قتل حاکم در هنگام اعدام به کمک او می‌آید و با جادوی عفریت، فقط یک شکل ظاهری از جمصة اعدام می‌شود؛ با این‌حال، جمصة دیگر نمی‌تواند به زندگی معمولی برگردد. او زندگی خود را در تنهایی ادامه داده و در راه آنچه تحقق عدالت می‌نامد، بسیاری دیگر از طبقه‌ی حاکم مثل بطیشه مرجان، ابراهیم العطار، کرم الاصلیل و عندنان شومه را به قتل می‌رساند.

درون‌مایه و محتوا

حکایت‌های هزارویک شب با وجود آنکه غالباً بر طرح مسائل اخلاقی، موعظه، امثال و حکم و مانند آن مشتمل هستند، می‌توان گفت از جهت دلالت بر اغراض سیاسی و مبارزه با ظلم و استبداد موجود در جامعه‌ی آن زمان، نکات برجسته‌ای ندارند.

اما در نقطه‌ی مقابل آن، شب‌های هزارویک شب محفوظ، اثری است که می‌توان تأثیر اوضاع سیاسی جامعه‌ی معاصر نویسنده را در آن مشاهده کرد. دیالوگ‌های شخصیت‌های داستان و فضای خفقان‌آوری که در جای‌جای رمان به آن اشاره شده و ویژگی‌های آن توصیف می‌شود به توجه نویسنده به اوضاع سیاسی جامعه‌ی خود دلالت دارد؛ همچنین عفریت‌هایی که در شهر ظاهر می‌شوند و قهرمانان را به قیام در مقابل ظلم، تشویق کرده و با ایجاد انگیزه در آن‌ها، اهداف خویش یعنی سرنگونی طبقه‌ی حاکم را پیگیری می‌کنند از مهم‌ترین نشانه‌هایی است که خواننده را در فهم اغراض سیاسی نویسنده یاری می‌کند.

علاوه بر مسئله‌ی الگوبرداری ساختاری و شباهت عناصر داستانی، حکایت‌های نجیب محفوظ از لحاظ محتوا و درونمایه نیز از هزارویک شب، الهام گرفته‌اند که در اینجا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. داستان اصلی، شهریار و شهرزاد

هزارویک شب در نقطه‌ای به پایان می‌رسد که شهریار با احساس اطمینان و آرامش از وفاداری همسر و شهرزاد با اعتماد و آرامش متقابل به خدمت شهریار می‌رسد و شهریار می‌گوید که مدت‌ها پیش شهرزاد را بخشیده است و داستان این زوج با سرانجامی خوش به پایان می‌رسد و این، همان نقطه‌ای است که محفوظ با ظرافت فراوان، این آرامش و اطمینان به‌وجود آمده را این‌گونه زیر سؤال می‌برد:

- وزیر: إنه یحبک یا شهرزاد...، او تو را دوست دارد.

- شهرزاد: الکبر و الحب لایجتمعان فی قلب، إنه یحب ذاته اولاً و اخیراً...، عشق و خودخواهی در یک قلب جمع نمی‌شوند. او فقط خودش را دوست دارد.

- وزیر: للحب معجزاته ایضاً...، عشق هم معجزاتی دارد.

- شهرزاد: كلما اقترب منی تنشقت رائحة الدم...» (محفوظ، ۱۹۸۲: ۸)

شهرزاد می‌گوید که با هربار دیدن شهریار، بوی خون را احساس می‌کند! و این آغاز ماجرای شب‌های هزارویک شب محفوظ است. شهرزاد پس از شب هزارویکم هنوز هم از شهریار می‌ترسد. او می‌گوید که قربانی شده است.^۱ اینجاست که بانوی قصه‌های خیال‌انگیز و افسانه‌های دلنشین که در سراسر هزارویک شب گذشته، آرام‌بخش شهریار بود، خود دچار هراسی عجیب می‌شود. در ادامه، می‌بینیم که این هراس و خوف در عمق جان همه‌ی شخصیت‌های داستان وجود دارد. هیچ کس احساس امنیت نمی‌کند و هرکسی در جان خویش، ترسی پنهان دارد. محفوظ با این کار می‌خواهد دنیای دیگری را نشان دهد؛ دنیایی که در ورای افسانه‌ها واقع شده و درحقیقت، مردمان سرزمین شهریار بدان دچار هستند. **دنیای ظلم و ستم!** و این درد مشترک همه‌ی انسان‌هایی است که محفوظ در حکایت‌های هفده‌گانه‌ی شب‌های هزارویک شب به ترسیم آن می‌پردازد.

۲. حکایت صنعان الجمالی از حکایت التاجر و العفریت

هر دو داستان با درگیری انسان و عفریت آغاز می‌شوند و در هر دو داستان، عفریت مدعی است که انسان به او ضرری رسانده است. در هزارویک شب، عفریت ادعا می‌کند که بازرگان، فرزند او را کشته است و در داستان نجیب محفوظ، عفریت مدعی است که صنعان با پای خود ضربه‌ای به سر او زده است. هر دو اتفاق را انسان‌ها ناخواسته انجام داده‌اند و در هر دو داستان، عفریت درصدد انتقام برمی‌آید و همین مسئله، موجب بروز حوادث بعدی می‌شود.

۳. حکایت جمصة البطلی از حکایت الصیاد و العفریت و عبدالله البری و عبدالله

البحری

۱. ضحیت بنفسی لاوقف شلال الدم. لیالی الف لیلة و لیلة، ص ۷.

جمصة البطلی که از اعدام صنعان الجمالی و سرنوشت خانواده‌ی او ناراحت است، نیمه شبی به قصد ماهی‌گیری به رودخانه می‌رود؛ اما به جای ماهی، یک گوی ناشناس صید می‌کند و آن را به کناری پرتاب می‌کند. همین کار، باعث انفجار گوی و بیرون آمدن عفریتی به نام سنجام می‌شود که می‌گوید هزار سال است داخل گوی در اعماق دریا زندانی بوده است (محفوظ، ۱۳۸۰: ۴۷).

این حکایت به دو حکایت هزارویک شب شبیه است. در حکایت الصیاد و عفریت نیز عفریتی به خاطر نافرمانی از حضرت سلیمان به دست او در خمره‌ای زندانی و به دریا انداخته می‌شود و بیش از هزار سال، زیر دریا زندانی می‌شود تا اینکه ماهی‌گیر، او را نجات می‌دهد. همچنین در داستان عبدالله البری و عبدالله البحری همین مضمون وجود دارد. عبدالله البری، که صیادی مفلوک است، روزی یک عفریت به نام عبدالله البحری صید می‌کند و عفریت موجب تغییر زندگی او می‌شود. (هزارویک شب، ۱۳۸۳: ۲۱۴۶).

۴. حکایت نورالدین و دنیا زاد از حکایت قمرالزمان و بدور

پسر ملک شهرمان، که قمرالزمان نام دارد، از زنان بیزار است و حاضر به ازدواج نیست؛ لیکن شبی عفریت‌ها برای تفریح و بازی، ملکه بدور، دختر زیبای ملک غیور، را در خواب کنار قمرالزمان می‌نهند. قمرالزمان و بدور یکی پس از دیگری از خواب برمی‌خیزند و به یکدیگر با تعجب می‌نگرند و در همان یک نگاه، عاشق می‌شوند؛ لیکن صبح فردا عفریت‌ها دختر را به سرزمین خود بازمی‌گردانند؛ این در حالی است که هم قمر و هم بدور از فراق یکدیگر در عذاب هستند و کسی داستان‌شان را باور نمی‌کند. تا اینکه سرانجام، وزیر ملک غیور به جست‌وجوی قمر برمی‌آید و او را می‌یابد و عاشق و معشوق به وصال هم می‌رسند. (هزارویک شب، ۱۳۸۳: ۶۰۴)

همین داستان در شب‌های هزارویک شب محفوظ تکرار می‌شود. شبی عفریت‌ها برای تفریح، کاری می‌کنند که نورالدین، جوان زیباروی عطرفروش و دنیازاد، خواهر شهرزاد، یکدیگر را در خواب ببینند و عاشق یکدیگر شوند. این عشق، هردو جوان را آزرده و گرفتار خویش می‌کند، نورالدین دست از کار کشیده و در آرزوی یافتن معشوقه به جستجو می‌پردازد. از طرف دیگر، دنیازاد از درد عشق، بیمار می‌شود و سرانجام شهریار دستور به پیدا کردن نورالدین می‌دهد و پس از پشت سر گذاشتن حوادث زیاد، سرانجام نورالدین و دنیازاد به وصال یکدیگر می‌رسند (محفوظ، ۱۳۸۰: ۱۱۷).

۵. حکایت علاءالدین از حکایت علاءالدین ابوالشامات

بازرگانی پس از سال‌ها بیچه‌دار می‌شود و نام او را علاءالدین ابوشامات می‌نهد. علاءالدین که به خواست پدر، کودکی‌اش را به دور از مردم می‌گذارند، در جوانی به سفر می‌رود و در راه، راهزنان تمام اموالش را غارت می‌کنند و او خسته و خونین به بغداد می‌رسد و آن‌جا با زنی ازدواج می‌کند. پس از مدتی، زن می‌میرد و علاءالدین با کمک هارون‌الرشید، کنیزی به نام یاسمین می‌خرد. کنیزی که پسر والی هم خواهان اوست؛ سپس زن والی با کمک عجزوی نیرنگ‌باز، علاءالدین را دزد جلوه می‌دهند و او مجبور به فرار می‌شود. (هزارویک شب، ۱۳۸۳: ۷۴۵).

علاءالدین نجیب محفوظ هم تنها فرزند عجر الحلاق است که او و همسرش بسیار به او علاقه دارند. علاءالدین با دختر شیخ عبدالله البلخی، که پسر درویش عمران هم خواهان اوست، ازدواج می‌کند و همین مسئله، موجب می‌شود با توطئه‌ی درویش عمران و پسرش متهم به دزدی و سرانجام، بی‌گناه اعدام شود (محفوظ، ۱۳۸۰: ۲۳۹).

۶. حکایت معروف الاسکافی از حکایت معروف پینه‌دوز

معروف، پینه‌دوز فقیری است که همسری به‌غایت خبیث و شرور دارد. معروف از دست آزار و اذیت‌های همسرش می‌گریزد و با کمک دیوی به شهر دیگری می‌رود. در این شهر، معروف می‌تواند دوست قدیمی‌اش را پیدا کند و به کسب-وکار مشغول شود. به‌زودی معروف چنان آوازه‌ای می‌یابد که ملک، دخترش را به عقد وی درمی‌آورد؛ اما چندی بعد شک می‌کند که اصلاً معروف را مال و ثروتی هست یا نه، پس معروف که ثروتی ندارد و با قرض، خود را به این‌جا رسانیده، می‌گریزد و انگشتی خاتم می‌یابد که جنی مسخر دارد. معروف به کمک حسن، ثروتی به هم می‌زند و به شهر، نزد دختر ملک بازمی‌آید و این‌بار، بدون ترس از رسوایی با او زندگی می‌کند (هزارویک شب، ۱۳۸۳: ۲۲۸۵).

معروف الاسکافی در شب‌های هزارویک شب، داستانی مشابه دارد. معروف، مرد فقیری است که زنی زشت و بداخلاق دارد و همواره به این فکر می‌کند که تنها مرگ، او را از دست همسرش نجات می‌دهد. او با کمک انگشتی سلیمان به پول و ثروت و جایگاه والایی نزد مردم می‌رسد و همسرش را هم طلاق می‌دهد و آوازه‌ی انگشتی سلیمان او همه جا می‌پیچد. معروف با خواهر فاضل صنعان ازدواج می‌کند و دنیا برایش دگرگون می‌شود. مدتی بعد حاکم به قدرت او و داستان انگشتی سلیمان شک می‌کند و معروف را به قصر فرامی‌خواند و سرانجام، معروف از امتحان پادشاه سربلند بیرون می‌آید (محفوظ، ۱۳۸۰: ۲۹۱).

۷. حکایت فاضل‌بن صنعان از حکایت معروف پینه‌دوز

حکایت فاضل‌بن صنعان با عنوان «طاقية الاخفا» در اثر نجیب محفوظ آمده است. نقطه‌ی اشتراک هر دو داستان، دستیابی هر دو شخصیت به وسیله‌ای جادویی و سحرآمیز است که به هر دو قدرت پرواز می‌دهد و سرنوشت‌شان را رقم می‌زند. معروف، پیرمرد فقیری است که با دستیابی به انگشتی سلیمان به ثروت و شهرت می‌رسد و از زندگی سخت و نکبت‌بار گذشته به طبقه‌ی بزرگان

و اشراف راه می‌یابد؛ اما فاضل که خود بزرگ‌زاده‌ای محترم است با یافتن قدرت پرواز به وسیله‌ی کلاه سحرآمیز، گذشته‌ی پاک خود را تباه کرده و سرانجام، جان خویش را در پی این فساد و تباهی از دست می‌دهد.

۸. حکایت قوت القلوب از حکایت ایوب و فرزندان

ایوب بازرگان می‌میرد و از او یک دختر و یک پسر باقی می‌ماند. پسر که غانم نام دارد برای تجارت، راهی بغداد می‌شود. در بغداد برای تشییع جنازه‌ی بازرگانی به قبرستان می‌رود، لیک هنگام بازآمدن، از ترس تاریکی هوا در مقبره-ای پنهان می‌شود و می‌بیند که سه غلام با صندوقی سر می‌رسند و آن را به زیر خاک می‌کنند. غلام‌هایی آنکه متوجه حضور غانم شده باشند، می‌روند. غانم، صندوق را از زیر خاک بیرون می‌آورد و می‌بیند که دختری زیبا (قوت القلوب) در آن بیهوش افتاده و دختر را به خانه می‌برد و درمی‌یابد او یکی از کنیزان محبوب خلیفه است که زبیده همسر هارون، به سبب حسادت، او را بنگ خورانده و زنده به گور کرده است. غانم و قوت القلوب به عشق هم دچار می‌شوند؛ ولی از ترس خلیفه، وصال نمی‌یابند. تا آن‌که خلیفه جای کنیز محبوبش را می‌یابد و غانم می‌گریزد. خلیفه، وفاداری و شرافت غانم را می‌فهمد و وقتی او مدتی بعد، بیمار و نزار از سفر بازمی‌آید، اجازه می‌دهد که قوت القلوب با حضور در کنارش او را از مرگ نجات دهد و به وصال او برسد.

در داستان محفوظ نیز حوادث مشابهی اتفاق می‌افتد. رجب الحمال شبی در گذر از قبرستان، می‌بیند که سه نفر به طرز مشکوکی صندوقی را دفن می‌کنند. پس از رفتن آن‌ها رجب به سراغ صندوق می‌رود و با شکافتن قبر می‌بیند که دختری جوان و زیبا بدون کفن و پوشاندن چهره در تابوت خوابیده است. رجب، ماجرا را به مأموران امنیتی خبر می‌دهد و جنازه به قصر حاکم، منتقل می‌شود. در آنجا مشخص می‌شود که دختر، قوت القلوب، همسر حاکم است و رجب متهم

به این جنایت می‌شود تا اینکه طیب، متوجه می‌شود قوت القلوب نمرده است و تلاش برای نجات او آغاز می‌شود. با سخن گفتن قوت القلوب مشخص می‌شود که این توطئه را همسر حاکم از روی حسادت با هم‌دستی معین بن ساوی، رییس نیروهای امنیتی، انجام داده و رجب نجات می‌یابد (محفوظ، ۱۳۸۰: ۲۲۱).

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

- آنچه از مجموع این تحلیل و بررسی به دست می‌آید، بیانگر این است که نجیب محفوظ هم در ساختار رمان و هم در محتوا و مضمون از هزارویک شب، الهام گرفته است.

- اصلی‌ترین مشخصه‌ی هزارویک شب از نظر ساختاری، الگوی داستان در داستان یا همان ساختار موزاییکی است که به اصل هندی آن برمی‌گردد و محفوظ در شب‌های هزارویک شب آن را کاملاً حفظ کرده است و همه‌ی داستان‌های آن در قالب یک داستان اصلی که دقیقاً مانند هزارویک شب، داستان شهرزاد و شهریار است، روایت شده‌اند.

- اقتباس فضای خیالی و جادویی حاکم بر قصه‌های هزارویک شب، اساس کار محفوظ را در زمینه‌ی فضا‌سازی تشکیل می‌دهد؛ اما آنچه در این مقوله، کتاب او را متمایز می‌کند، اضافه کردن فضای رعب و ابهام بر فضای جادویی هزارویک شب است که اشاره نکردن به زمان و مکان وقوع داستان‌ها در راستای ایجاد همین فضا‌ست. عفریت‌ها در شهر و دیاری که هیچ اشاره‌ای به مختصات آن نمی‌شود با سحر و جادو روح قهرمانان را تسخیر کرده و حوادث داستان را آن‌گونه که می‌خواهند پیش می‌برند.

- به‌کارگیری عنصر جادو و خلق حوادث غیرقابل پیش‌بینی که با دخالت موجودات فراواقعی رخ می‌دهد، یکی دیگر از وجوه مشترک این دو اثر به‌شمار

می‌آید. موجودات خیالی، عفریت‌ها و عوامل جادو در هزارویک شب، همواره حضور دارند و کمتر حکایتی را می‌توان یافت که رنگی از جادو نداشته باشد و این مشخصه‌ای است که نجیب محفوظ با درک اهمیت و تأثیر آن در حکایت‌های خویش، به‌کار می‌گیرد.

- یکی از مؤلفه‌های مهم موفقیت نجیب محفوظ، پردازش و طراحی راوی دانای کلی است که با هوشمندی، خواننده را با خود همراه می‌سازد و آنچنان با هر شخصیت، قرین می‌شود که درک حوادث داستان و کارهای پیش‌بینی نشده و عجیبی که شخصیت‌های مختلف انجام می‌دهند او را نه تنها از ادامه‌ی مسیر منصرف نمی‌کند، عطش او را برای شنیدن و درک پایان هر داستان از داستان‌های هفده‌گانه و درنهایت، داستان اصلی بیشتر می‌کند.

- استنساخ و گرت‌برداری از شخصیت‌های ایستای هزارویک شب و به‌کارگیری آن‌ها خصوصاً در مواردی که هر شخصیت در موقعیتی مشابه داستان اصلی قرار دارد، در نگاه اول شاید نوعی تکرار و ملال به همراه داشته باشد؛ اما این مسئله از نگاه تیزبین محفوظ، پوشیده نمانده و با خلق پیرنگ‌های پیچیده و کشمکش‌ها و تعلیق‌های متعدد، قهرمانان داستان‌های او از خطر تکرار، مصون می‌مانند.

- اغراض سیاسی و تغییر سرنوشت شخصیت‌ها که با ظرافت و هنرمندی در شب‌های هزارویک شب به‌کار رفته است، آن را از یک اثر اقتباسی صرف، متمایز می‌کند. محفوظ با ترسیم فضای خفقان‌آور جامعه‌ی مصر در آن سال‌ها، طبقه‌ی حاکم را زیر سؤال برده و اوضاع تاریک و مبهم مردمی که در فشار ظلم و ستم حاکمان ظالم به سر می‌برند را به تصویر می‌کشد. اثر او از این نظر، در تقابل با هزارویک شب است؛ چون نه در بحث شخصیت‌پردازی و نه در زمینه‌ی رویکرد و غرض کلی کتاب، مفاهیم سیاسی مورد توجه حکایت‌گران هزارویک شب نبوده است. صرف نظر از شخصیت‌پردازی ابتدایی که از

ویژگی‌های ادبیات قدیم به‌شمار می‌رود، به‌طور کلی، هدف هزارویک شب، بیشتر مباحث اخلاقی است که به شکل ابتدایی و نه فنی و تکنیکی بدان پرداخته شده است.

- یکی دیگر از آثار محفوظ که در آن از ادبیات ایران زمین و آثار کهن آن به‌شدت، تأثیر پذیرفته است، رمان ملحمة الحرافیش است که تاکنون به فارسی ترجمه نشده است. این رمان، در سال ۱۹۷۷ در ۵۶۳ صفحه در قاهره به چاپ رسید و آشکارا نمایانگر تأثیر ادبیات فارسی بر نویسنده‌ی بزرگ مصر است. نجیب محفوظ در ملحمة الحرافیش به‌شدت، تحت تأثیر ادبیات ایران زمین و مفاهیم عرفانی موجود در اشعار شعرای پارسی‌زبان است. شایسته است محققان و پژوهشگران ارجمند، ضمن ترجمه‌ی اثر، به بررسی تجلی ادبیات شکوهمند پارسی در این کتاب بپردازند.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیم، نبیلة (۱۹۹۵): فن القص فی النظرية و التطبيق، مكتبة غریب للطباعة و النشر و التوزیع، مصر، الطبعة الاولى.
۲. افشار، ایرج (۱۳۸۳): " هزارویک شب در میان ما"، فصلنامه‌ی فرهنگ مردم، سال سوم، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، ص ۱۷.
۳. امین، احمد (۱۳۳۶): پرتو اسلام (ترجمه ضحی‌الاسلام)، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۴. ایروین، رابرت (۱۳۸۳): تحلیلی از هزارویک شب، مترجم فریدون بدره‌ای، نشر و پژوهش فروزان‌فر، تهران، چاپ اول.
۵. حماد، حسن محمد (۱۹۹۸): تداخل النصوص فی الروایة العربیة، الهيئة المصریة العامة للكتاب، مصر، الطبعة الاولى.
۶. ثمینی، نغمه (۱۳۷۹): عشق و شعبده (پژوهشی در هزارویک شب)، نشر مرکز، تهران، چاپ اول.
۷. ستاری، جلال (۱۳۴۸): هزارویک شب و افسانه‌ی شهرزاد (کوششی برای دریافت یک قصه از لحاظ روانشناسی)، بامداد، تهران، چاپ اول.

۸.(۱۳۶۸): افسون شهرزاد، پژوهشی در هزارافسان، توس، تهران، چاپ اول.
۹.(۱۳۸۲): گفتگوی شهرزاد و شهریار، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران، چاپ اول.
۱۰. طسوجی، عبداللطیف (۱۳۳۸): هزارویک شب، انتشارات علمی، تهران، چاپ اول.
۱۱. عبدالهیان، حمید (۱۳۸۱)، شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر، نشر آن، تهران. چاپ اول.
۱۲. عبدالله، ابراهیم (۱۹۹۲): السردية العربية، المركز الثقافي العربي، بیروت، الطبعة الاولى.
۱۳. محجوب، محمدجعفر (۱۳۳۸): داستان‌های عامیانه فارسی، مجله‌ی سخن، شماره‌ی ۹.
۱۴. محفوظ، نجیب (۱۳۸۰): شب‌های هزارویک شب، مترجم جواد سیداشرف، ققنوس، تهران، چاپ اول.
۱۵. محفوظ، نجیب (۱۹۸۲): لیالی الف لیلة و لیلة، مكتبة مصر، مصر. الطبعة الاولى.
۱۶. میرصادقی، جمال (۱۳۸۳): داستان و ادبیات، آیه مهر، تهران، چاپ اول.
۱۷.(۱۳۸۸): عناصر داستان، انتشارات سخن، تهران، چاپ ششم.

منابع انگلیسی

، (1988): “ **The Arabian Nights: The oral conection** “، petter، Molan
Edebiyat. volume II. P.6.

تأثر نجیب محفوظ بـ «ألف ليلة و ليلة»

جواد اصغری^١، زینب قاسمی اصل^٢

الملّخص

هذه الدراسة تهدف الى تقييم تأثر الكاتب المصرى الشهير نجيب محفوظ بكتاب «ألف ليلة و ليلة». تقدم هذه المقالة كتاب ألف ليلة و ليلة بوصفه ممثلاً للثقافة الشرقية و تتناول تأثيره على الأدب العالمى بصورة عامة و الأدب العربى المعاصر بصورة خاصة. هذا و تستعرض المقالة نماذج ألف ليلة و ليلة فى رواية «ليالى ألف ليلة و ليلة» لنجيب محفوظ و تدرس الميزات و المشاهات و المفارقات البنيوية و الموضوعية فى هذين العملين البارزين و ذلك من خلال دراسة الحكايات و الشخصيات و الأنماط البنيوية. و بناءً على عبقرية السردية لقد تمكن نجيب محفوظ فى روايته هذه، من سرد القصص فى زمن آخر و ذلك على الرغم من حفظه بنية كتاب ألف ليلة و ليلة، فيخلق مصير آخر للشخصيات الذى اخذها من ألف ليلة و ليلة.

الكلمات الرئيسية: ألف ليلة و ليلة، نجيب محفوظ، الرواية العربية

1. أستاذ مساعد فى قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة طهران

2. طالبة الماجستير فى اللغة العربية و آدابها بجامعة طهران